

الیزابت فارنرورث؛ جایزه پولیتزر ۲۰۰۰ به خاطر کتاب «بهبود» به C.K. Williams تعلق گرفت. این کتاب مباحث زیادی از مرگ و ماجراهای «مارتین لوتر کینگ» گرفته تا لباس خانه و مادر شاعر و دوستانش را در برمی‌گیرد. ویلیامز ۸ مجموعه شعر و چندین ترجمه و مقاله دارد. کتاب جدید او به نام «توهم» درباره زندگی و مرگ والدینش به تازگی منتشر شده است. او در دانشگاه پرینستون نویسندگی خلاق را تدریس می‌کند. از ویلیامز درخواست می‌کنم کمی درباره کتاب اخیرش بگوید، این که چه زمانی نوشتن بخشی از این شعرها را شروع کرده.

سی. کی. ویلیامز: در واقع این کتاب دو سال بعد از آخرین کتاب من منتشر شد. اگرچه مدت‌های مدید شعرهای زیادی داشتم که هیچ‌گاه تکمیل‌شان نکردم. مثل شعری به نام «شاه» که سی سال پیش سرودن‌اش را آغاز کردم که دیگر فکرکردن به آن هم بی‌معنی به نظر می‌رسد. من هرگز قادر نشدم این شعر را به پایان برسانم.

الیزابت: بالاخره چه شد، چرا نتوانستید به پایان برسانیدش؟
ویلیامز: واقعاً نمی‌دانم. سالی یک بار یا همین حدود به سراغش می‌رفتم، کمی موضوع را پیش می‌بردم تا ببینم بالاخره چه می‌شود. در نهایت وقتی می‌نوشتمش، دو تکه می‌شد، یک شعر تبدیل به دو شعر می‌شد و مرا به جانب ذات شعر دیگری می‌کشاند.
الیزابت: آیا سرنخی یافتید که آن‌ها را به یکدیگر مرتبط کند؟

ویلیامز: در واقع نه. چون باز هم به شعرهای بیشتری می‌رسیدم که موافق حال و هوای شعر اول بودند که بیشترش در کتابم هست. شاید، اما دقیقاً نمی‌دانم که این سرنخی هست یا نه شاید ارتباطی با آن شعر قدیم پیدا کند...

الیزابت: ممکن است لطفاً بخوانیدش. شعر آخر کتاب‌تان را می‌گویم.

ویلیامز: بسیار خوب

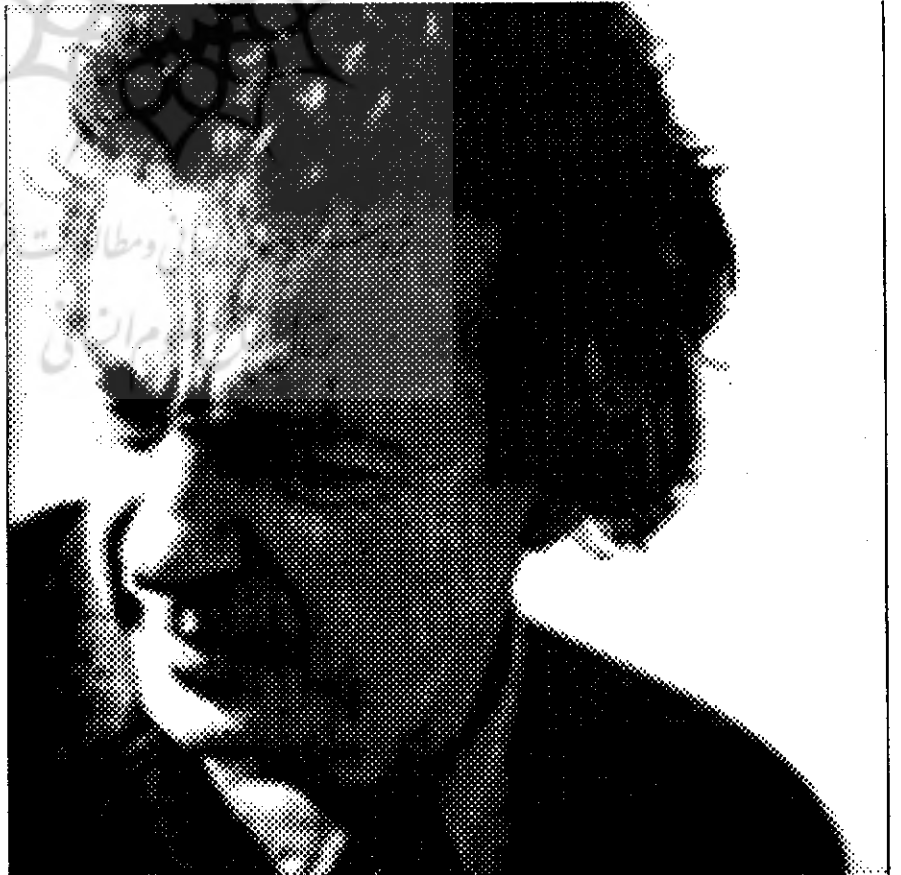
الیزابت: اول کمی راجع بهش بگویید.

ویلیامز: اسم شعر «بهبود» ناپیدا است که در واقع از تصویری نشأت می‌گیرد که مدتی قبل به ذهنم رسید. البته هر شعر یا کار هنری از یک هسته اصلی و چند ایده اساسی شکل می‌گیرد و آن تصور اصلی از زمانی که در فیلادلفیا زندگی می‌کردم شکل گرفته است. دهه بی بود

C.k. Williams گفت‌وگو با سی. کی. ویلیامز برنده پولیتزر

سه زن سالخورده و شعری که سی سال، ناسروده ماند

ترجمه ملک تاج طیرانی
ولتی می‌نویسد انگار چیزی درون‌تان
اتفاق می‌افتد. نوعی آمیختگی اراده و
تسلیم است. نوعی الهام که شگفت‌انگیز
می‌نماید. تنگاتنگ وجودتان که از
هشیاری‌تان به درون کلام تراوش می‌کند و
شعر می‌سازد.
و این زمانه نیست که حیات شعر را ممکن
می‌گرداند.
شعر همیشه به راه خودش می‌رود، این مردم‌اند
که گاه به آن نزدیک و گاه دور می‌شوند
گاه نیاز به سیراب شدن از سرچشمه شعر را
حس می‌کنند و گاه نه.
سی. کی. ویلیامز برنده پولیتزر شعر ۲۰۰۰
به سرایش و مائانی شعر
این گونه می‌نگرد. گفت‌وگویش را بخوانیم:



که در آن سه زن سالمند کار می‌کردند، عنوان تابلوی دکه «بهبود ناپیاده» بود. من عادت کرده بودم که همیشه بایستم و آن‌ها را تماشا کنم، شیفته تمرکز آن‌ها شده بودم و بعد خیلی دیرتر شمری در من شروع به شکفتن کرد، حقیقتاً نمی‌دانم چرا، اما بعد شروع کردم به اندیشیدن به تقدیر و تقدیر بزرگی که انسان‌ها را به یکدیگر پیوند می‌دهد و طول زمانی که می‌توان زیست و سپس شعرم با آمیزه‌یی بین این دو شکل گرفت. الیزابت: بسیار خوب، لطفاً شعر تان را بخوانید.

بهبود ناپیاده؟

سه زن
پیر چون فرشته‌ها
چون درخت‌های سیب کهنسال
در پیشخان یک دکه
با عینک‌هایی
که اغراق آمیز درشت می‌نمودند
و موها
چون سوزن‌های نازک و قهوه‌ای برای
با تاروپود جدا از هم
آراسته به آن چه،
سروشت آدم و بافت‌های انسانی - از آن بیزار گشته بود.
سایش‌ها، چاک‌ها و خراش‌ها،
شکاف‌ها و ذغال‌ها،
همراه با ترشح جوهر
رشته‌های نلخا از فشار بست‌های کوچک
رخنه‌های ناچیز،
بر آن سیاق که همگی،
در یک روان بیمارگونه، قاتلی حیران ساخته باشند.
دست‌ها،
سفت چون شاخ
چشم‌ها،
سخت چون فولاد
ورشته‌هایی که کار کرده‌اند در آن‌ها
ضخیم چون ریسمان،
چون سیم‌های جرقیل
و سرهاشان هنوز خم‌تر و خم‌تر
دهان‌شان بی‌دندان
چنان‌که
انتهای پیچ را گاز بگیرند.
گاه سر را بلند می‌کنند
چشم‌ها،
سوبه‌سوی شما،
تا نشان دهند
که این پیچ و لنگ‌های ناسوتی و ابریشمی
چه زیباترند
از ظاهر روح‌هایشان.

با این وجود
وسایل مهربانی آن‌ها،
چه بیشتر است - از روش‌های فکری آن‌ها
برای بخشش و بهبود
و در تنهایی
متوجه می‌شوید شما
که چه آرام - کالبد آن‌ها
رو به اتمام می‌رود.
و با چه اشتیاق
لبه‌های زهار در رفته را بند می‌زنند
و چه جدی - اما نرم
به کار می‌گیرند، برای جدا کردن - لایچی باغبانی
خویش را
بخشش و بهبود.

الیزابت: آن سطر دبا این وجود وسایل مهربانی آن‌ها،
چه بیشتر است، از روش‌های فکری آن‌ها برای
بخشش و بهبود... به این ترتیب همه کتاب شما مربوط
به روشی است که «فکر» می‌تواند ما را قادر به بخشش و
بهبود بخشیدن، کند.

ویلیامز: فکر می‌کنم همین طور است، این کتاب
همچنین ما را درباره چگونه بودن در این جهان هشیار
می‌کند. گاهی روشی که با آن در دنیا هستیم به نحوی
است که الزاماً، نمی‌تواند به بخشش از جانب ما منجر
شود اگرچه گاهی اجباراً کاری را انجام داده‌ایم.

الیزابت: شعری درباره آشویتس Auschwitz دارید که
درباره همین موضوع است.

ویلیامز: بله، همین طوره. قصد داشتم شعرهایی درباره
مسائل اجتماعی و روحانی بنویسم، درباره
مصیبت‌هایی که انسان تمایل به حل‌شان ندارد اما
مسائل خودبه خود حل می‌شوند. شما که مطمئناً
نمی‌خواهید همه مشکلات حل نشده دنیا را با شعر حل
کنید!

الیزابت: برخی معتقدند که این شعرهای شما لطیف‌تر
از کارهای قبلی تان است. آیا با این عقیده موافقت می‌کنید و آیا
این موضوع با سن و سال رابطه‌یی ندارد؟

ویلیامز: احتمالاً آدمی که پدربزرگ می‌شود دنیا را کمی
مناظرات می‌بیند. مسلماً آدم وقتی نوه هم داشته باشد
ندایش آسیب‌پذیرتر می‌شود. من حالا دو تا نوه دارم و
فکر می‌کنم که احتمالاً آرامش و ملامتی از دل زمان و
سن و والد بودن و پدربزرگ و مادربزرگ بودن نشأت
می‌گیرد.

الیزابت: شما طول مصراع‌های خود را تغییر داده‌اید،
مثلاً شعری که الان خواندید مصراع‌های کوتاه‌تری از
بسیاری شعرهای دیگر تان دارد، چرا؟
ویلیامز: فکر می‌کنم که فقط آهنگ آن‌ها تغییر کرده،
مصراع‌ی که شما... طول یک مصراع با نوع سازشی که

بین موسیقی و فکری که در سر دارید انتخاب می‌شود و
همین طور تصویری که از آن به شکل شعر دارید در
بعضی از آن‌ها صدای موسیقی کمی پریده‌تر می‌شود تا
مصراع‌های بلندتر، لذا من مصراع‌ها را کوتاه انتخاب
کردم.

الیزابت: آیا درباره موقعیت کنونی شعر دلگرم هستید؟
کتاب Beowulf از شیموس هینی Seamus Heaney
پرفروش‌ترین کتاب سال در سراسر کشور بوده و رابرت
پینسکی Robert Pinsky که شما خوب می‌شناسیدش،
مردم شعرهای او را می‌خوانند، آیا فکر می‌کنید
وضعیت کنونی شعر در کشورمان خوب است؟

ویلیامز: به نظر من شعر در حال رشد است. فکر می‌کنم
که شعر همیشه راه خودش را می‌رود. این مردم هستند
که به شعر نزدیک می‌شوند یا از آن دور می‌گردند.

منظورم کل مردم است. انگار که شعر را منبع تغذیه‌یی
تصور کنید که در برهه‌های معینی مردم به آن نیاز دارند
و آن را می‌خواهند و می‌توانند از آن تغذیه کنند، ولی در
مواقع دیگر نمی‌توانند. زمان حاضر برهه خوبی برای
شعر است. مردم زیادی شعر می‌خوانند، جوان‌های
زیادی شعر می‌گویند و به این ترتیب این زمان، زمان
لذت بردن از شعر است.

الیزابت: شما چه موقع احساس کردید که می‌خواهید
شاعر بشوید؟

ویلیامز: وقتی که نوزده ساله بودم، برای دوستم شعر
گفتم و در آن موقع احساسی داشتم که هرگز قبلاً تجزیه
نکرده بودم، یا وجود این که پیش از آن در جوانی
شعرهای زیادی خوانده بودم. پدرم برایم شعر می‌خواند
و مرا تشویق می‌کرد که شعر حفظ کنم، ولی شعر
سرودن چیز دیگری بود. پس از سرودن اولین شعر،
اگرچه می‌دانستم که هنوز آمادگی لازم راندارم و زمینه
قبلی خوبی هم ندارم، اما می‌دانستم که این کاری است
که می‌خواهم انجامش دهم.

الیزابت: احساس تان را تشریح کنید. این احساس
سرودن شعر چیست، برایم بگویید.

ویلیامز: وقتی که می‌نویسید انگار چیزی اتفاق می‌افتد،
مخصوصاً در سرودن شعر، البته همچنین است درباره
نثر. احساس می‌کنید چیزی در شما رخ داده است،
نوعی آمیختگی اراده و تسلیم و نوعی الهام که
شگفت‌انگیز می‌نماید. گاهی اراده در بهترین شکل خود
در حال شکل‌گیری در درون شماست و خود در این
اتفاق نقشی ندارید. در دنیا کمتر چیزی شبیه آن است
و کمتر چیزی است که چنین تنگاتنگ با وجودتان و
هشیاری تان از شما به درون چیز دیگری تراوش
می‌کند. و این شعر است.

الیزابت: خوب. آقای ویلیامز! متشکرم که با ما بودید و
تبریک به شما.

ویلیامز: خیلی متشکرم الیزابت.